

بود و از همین روست که من آنروز و امروز و همه وقت بی ملاحظه با آنها می‌جنگم . اما دنباله کار را ببینید نمایندگان ما حکمی را که من پیشنهاد کرده بودم رعایت نکردند و فیلیپوس مجال یافت تراکیا را متصرف شود آنگاه بمقدونیه رفت و سوگند یاد کرد و باز بحضرات تعارف داد و آنها را در مقدونیه نگاهداشت تا پیشرفت خود را در فوکیدیا^۱ محکم کند زیرا اگر نمایندگان ما آن هنگام برگشته و شما را آگاه ساخته بودند که فیلیپوس خود را آماده حرکت میکند شما هم راه می‌افتادید و کشتی های خود را از دماغه سونیوم^۲ می بردید و مثل سابق به ترموپولس^۳ لشکر پیاده می کردید و تنگه را می بستید اما ایشان آنجا ماندند و شما وقتی از واقعه آگاه شدید که فیلیپوس تنگه را گرفته بود و دیگری جلوگیری او ممکن نمیشد. همانوقت هم که تنگه را گرفت باز ترس و تشویش داشت چون اگر پیش از آنکه او فوکیدیا را دلیل کند شما بیاری آنها بر میخواستید کار بر او بسیار مشکل میشد پس چه کردند ؟ همین بی همه چیز اکتفا می بر شوه باخود همراه کرد که پیشنهاد های خیانتکارانه را نکند تا کار بکلی از دست برود . آنتیان در این گفتگو فراموش فرمائید که اول اسخینس از موضوع بحث خارج شده مرا بهاد اتهامات گرفت و باین واسطه من هم مجبور شده ام برای رفع بهتان های او از موضوع خارج شوم اکنون یاد آوری میکنم که در آن هنگام اسخینس چه گفت که کار را خراب کرد. گفت . « از اینکه فیلیپوس از تنگه ترموپولس گذشته است نگران مباشید. اگر آرام بنشینید همه مقاصد شما انجام می یابد نادوسه روز دیگر بر شما معلوم میشود که با کسانی که بنظر میآید بروی آنها لشکر میکشد دوست

۱- Phocide - ۲- Suman - ۳- Thermopyles

شده است و با آنها که ادعای دوستی میکنند دشمن است و آنچه ملتها را بهم پیوند میدهد الفاظ پیبوده نیست بلکه اشتراك در منافع است و منفعت مشترك شما و فیلیپوس و فوکیدیان همه این است که طیبیان^۱ که اینهمه با سازگار و سرکشند از میان برداشته شوند^۲ در آن هنگام چون بعضی از شما نسبت به طیبیان در باطن کینه داشتید از این سخنها شاد میشدید اما میدانید که چه واقع شده؟ فوکیدیان فوراً مغلوب گردیدند و شهرهای آنها را با خاک یکسان کردند و شما هم بواسطه ساده لوحی و بیحرکتی همان وقت ناچار شدید بشهر برگردید در حالی که اسخیس مشغول تحویل گرفتن زر بود و مردم تسالی^۳ و طیبه^۴ هم با ما دشمن شدند و از فیلیپوس امتنان حاصل کردند. دلیل آن نامه ایست که فیلیپوس نوشته و حکمی که کالیستنس^۵ صادر کرده است و این هر دو سند را برای شما می خوانم (دیر میخواند). اکنون کسی که این اندازه برای فیلیپوس جانفشانی کرده و شما را از این قسم اغفال نموده و این خبرهای ساختگی را بشما داوه و شما را باز بچه ساخته امروز بر بدبختی طیبیان که خود سبب آن شده و هم چنین باعث مصیبت های فوکیدیان و همه درد های بی درمان یونانیان گردیده دلسوزی میکند آری اسخینس بر طیبیان زاری میکند اما در تئوسیا دارای املاک شده حاصل بر میداری و من که فیلیپوس یعنی خراب کننده طیبه اعدا ام را تقاضا میکند ادعای نواز مصائب طیبیان شادم و من اکنون ثابت میکنم که خیاسهای اسخیس و همدستانش سبب پیش آمدن اوضاع کنونی بوده است

پس از آنکه حصرات در مأموریت نمایندگی خود آدم فیلیپوس

۱ - Lhébanis - ۲ - Thessalie - ۳ - Thèbes - ۴ - Callisthènes

شدند و خود را باو فروختند و بشما گزارشهای دروغ دادند. او بوسیله ایشان شما را اغفال کرد. فوکیدیان بدبخت هم گول خوردند و شهرهای آنها خراب شد. مردم ننگین تسالی و اهالی بیمصرف طیبه فیلیپوس را دوست و نجات دهنده و احسان کننده خود دانستند و سخن دیگری را نشنیدند و شما آتنیان بومی از طلب برده بودید و میجویشیدید اما چه می توانستید بکنید؟ یونانیان دیگر هم مانند شما فریب خوردند و با آنکه مدتی بود فیلیپوس در واقع با ایشان جنگ داشت دست دریاوردند و آرام شستند تا اینکه ایلیریان^۱ و تریبایان^۲ را متقاعد کرد و بعضی قبایل یونانی را نیز مطیع ساخت و سپاهی فراوان و توانا برای خود فراهم نمود. بعضی از همشهریان ما هم بمقدونیه رفتند که از جمله همین اسخیس بود و از او رشوه گرفتند و باین طریق فیلیپوس کار خود را ساخت و ساز جنگ را سبب بهمه فراهم کرد و آنها ندانستند. اما من در این میان مسئولیتی ندارم. همه این چیزها را پیش بیسی میکردم و همواره اینجا و هر جا که مرا روانه میکردید میجویشیدم و میخروشیدم اما همه شهرهای یونانیان يك درد بیدرمان داشتند که رجالشان خود را میفروختند و مردم دیگر هم بعضی مال اندیشی نداشتند و بعضی هم عقیم میشمردند و مرگ را برای همسایه حق میدانستند تا سر انجام استقلال خود را از دست دادند و رؤسای ایشان که گمان میکردند فروختن آزادی دیگران خود را نگاه میدارند عافیت دیدند بیس از همه بندگان تن داده اند. هنگامی که فیلیپوس خیانت کاری ایشان را میخريد آنها را دوست و مهمان عزيز ميشواید. اکنون مستی چاپلوس و دشمن خدامیباشد و هر چه سزاوارند درباره ایشان گفته میشود

زیرا ای آتشیان کسیکه بدیگری زر میدهد کار خود را میسازد و برای خائن دلسوزی ندارد و پس از آن چون کار خود را ساخت دیگر در بند او نیست و اعتنا با او نمیکند و اگر جز این بود خائنها همه فیروز بودند، اما چنین نیست خائنهائی که وطن را بدشمن سلیم می کنند خود را باو فروخته اند و او چون خیانتکاری آنها را دانسته است نسبت به آنها جز بعض و تحقیر و بی اعتمادی نمیتواند داشته باشد. باری امروز آنچه گذشته گذشته است و عبرت آن برای ما باقی است فلان و فلان در چه حالند^۱ مگر نه دلیل و بیچاره اند؟

اسخینس تو باید باز از مردمان درست که از مهن دفاع می کنند و بجوش و خروش خود تأثرات خیانتکاری را باطل میسازند ممنون باشی که شما خیانتکاران نیز خدمت می کنید خون در نتیجه زحمات آنها شما باز مجال می یابید از دشمن رشوه بگیرید و کرو فرداشته باشید و اگر زحمات آنها نبود و خیانت های شما تأثیر خود را بخشیده بود امروز شما هم مانند خیانتکاران شهرهای دیگر محو و نابود شده بودید

از وقایع آن زمان باز بسیار می توانم نقل کنم اما هیتراسم ریاده روی کرده باشم و این گناه اسخینس است که درد حام خیانتکاری خود را بدامان من ریخته و مرا مجبور کرد برای آنها که خوانند و شاهد این وقایع نبوده اند حمایتی را باز کنم و شاید که باین یاد آوربها حاجت هم سود و شما خود او را میشناخستد و او نیز اشاره بهمین امر کرد آجا که گفت « سرزنش کننده ای که مرا مهمان اسکندر میخواند » اما ای اسخینس اشباه می کسی من چنین سخنی نمگویم و کجا و مهمان فیلیپوس یا رفیق اسکندر بودن

۱ - در اینجا اشخاصی را نام میرد و ونایبی را ذکر میکند که چون برای ماسودی ندارد ترك کردیم و در جاهای دیگر نیز همین مسئله را رعایت نمودیم

کجا؟ مگر باین معنی که رعین و کارگری را که برای کسی کار می کند و مزد میگیرد همان و رفیق ارباب و صاحبکار بخوانند. تو همان فیلیپوس و اسکندر نیستی. مزدور آنها هستی و من و همه همشهریان ترا چنین میخوانیم و اگر باور نداری پیرس و اگر تو نمیپرسی من بجای تو میپرسم. ای آتنیان آیا اسخینس را مزدور اسکندر میدانید یا همان او؟ بشنوبین چه جواب میدهند

(مرجم گوید پس از این دموستنس بیان مفصلی کرده با اسناد و مدارک معلوم می کند که من چه خدمتها کرده یا چگونه از خیانتکاری خود داری نموده ام و دیگران خصوصاً اسخینس بزخلاف رفتار کرده اند. و از جمله یاد آوری میکند که فلان هنگام مات بمن تاج طلای افتخار داد و اسخینس حاضر بود و دم تزد و هیچکس دیگر هم مخالفت نکرد و بیز یاد آوری کرد که در فلان موقع در نتیجه اقداماتی که من کرده بودم و از عملیات فیلیپوس نسبت بیونان جلوگیری شده بود شنایم و فیروزی و افتخارات بسیار نصیب شهر آتن گردید که از جمله مردم بیزانس و پرتیا^۱ که از این عملیات استفاده کرده بودند تشکر نامه ای صادر کرده مزایایی برای آتنیان در کشور خود فائل شده و تاج افتخار بشهر آتن تقدیم کردند در دیل این بیان میگوید)

ای آتنیان بیش از ایتها بسیار اتفاق افتاده است که شما در ارای خدمات رجال سیاسی خود تاج افتخار با آنها داده اید اما کدام يك از مردان سیاسی و سخنوران شما سبب شده اند که شهر شما از دیگران تاج افتخار بگیرد؟ آیا جز من کسی رامیتوانید نام بیزید؟ نسبت هائی که اسخینس

بمردمان اوبشوس و ییزانس می دهد دروغ است اما اگر راست هم میبود
بزرگواری آتن و کاری که من کردم بموقع نبود و دولت‌ها هم مانند اشخاص
و فتیکه اعمال گذشته خود را زیاد میاورند باید بتوانند سرفراز باشند و در
آینده نیز رفتار خود را با آن مطابق سازند .

وقتی که پای ننگ و نام بمیان میآید از خطر نباید ترسید . برای همه
کس انجام کار مریک است ولیکن مرد صاحب عمل باید نیکی را پیشنهاد خود
سازد و امید واری های شریف داشته باشد و مصایبی که خداوند برای
آزمایش میفرستد دلیرانه تحمل کند . نیاگان شما چنین میکردید و از
حاضران هم آنها که سالخورده هستند همین شیوه را داشته‌اند لا کدهویان
به با مادوست بودند و نه احساسی بجا کرده بودند بلکه ما از آنها دلشگی
ها هم داشتیم . با اینهمه همینکه طیبیان شوکت و قدرت یافتند و خواستند
اسپارت را خراب کنند ما از توانائی طیبیه بیم بخود راه نداده دلشگی خود
را هم از لا کدهویان از یاد بردیم و آنها را از هلاک ممانعت کردیم و از این
راه نمایان ساختیم که چون پای سلامت و استقلال فومی از یونانیان بمیان
آید کینه ایراکه در دل داریم کنار می گذاریم .

باری مقصود اینست که خوب کردید که اوبشوس را بجات دادید
و خوبس کردید که چون بر کسانی که شما آزار کرده بودند دست یافتید
و آنها خود را شما و اگذار کردند . کینه ورزی نکردید و فصدحان آنها
و خرابی شهرشانرا نمودید . عملیات و جنگ های دیگر چه دریائی و چه
زمینی خواه در قدیم و خواه در همین اواخر بسیار می توانم نشان دهم که
آسیان فقط برای سلامت و استقلال مردم یونان با آنها اقدام کردید و من
دیده بودم که در همه این موارد آتن سلاح برداشته و منافع بیگانگان را

دفاع کرده است. در آن صورت آیا روا بود من این تکلیف را نسبت به خویشان ادا نکنم و موقعی که اینهمه مردم از آتن یاری میجویند داتنگی های پیشین را بهانه کنم و همه را به خطر بیندازم؟ اگر من چنین می کردم و بام نیک و شرافت دیرینه تاریخی خود مان را لکه دار میساختم شایسته اعدام بودم و من میدانستم شاهزیر بار چنین ننگی نمیروید چرا که اشخاص بسیار شما را باینکار زشت میخواستند و ادا رند. مانعی هم نبود و با اینهمه بامن موافقت کردید. (پس از این باز شرحی از عملیات و خدمات سیاسی خود میدهد آنگاه می گوید)

آمدیم بر سر اینکه این دروغگو بمن نسبت میدهد که می خواهم از زیر بار مسئولیت بگریزم میگویم چنین نیست و من از جهت عملیات سیاسی که کرده ام و اموالی که از دولت بمصرف رسانیده ام البته مسئولم و باید حساب پس بدهم آنچه را من می گویم حسابی از آن بابت بکسی نباید بدهم. اموال شخصی خودم است که بمصرف عامه رسانیده ام. کسیکه از مال خود برای خیر عامه صرف میکند هر کس باشد مسئول حساب آن نیست آیا کدام قانون چنین پیدادی روا میدارد که هر گاه کسی جوانمردی کرده و مال شخصی خود را بخشیده است بجای اینکه از او قدر دانی شود معرضان و مفتریان نتوانند دنبال او بیفتند و از او حساب نخواهد؟ چنین قانونی موجود نیست و اگر اسخینس مدعی است که هست نشان بدهد، من خاموش می شوم و تمکین میکنم اکنون این کذاب مدعی من است که با آنکه حساب نداده ام تقاضای تحسین و آفرین برای من میکند. ای بیچاره تحسین و آفرین که میخواهند از من بکنند برای اعمال سیاسی که مسئول آن هستم نیست برای بخششهاییست که کرده ام و بخشش حساب

پس دادن ندارد. تقدیر دارد و همین است که اکثر بفون پیشنهاد کرده است و این اصلی است که هم آداب ما مقرر داشته است و هم قوانین ما و امثال و نظایر آنرا بسیار می توانم شماره کنم. (شواهد و نظایر می آورد) خوب از بخشش هائی که من کرده ام هیچ نمی گوئی اما چون میخواستند تقدیر کنند ایراد میکنند و تهمت میزنند. قبول بخشش کردن را مشروع میدانند اما سپاسگزاری را نسبت بآن نامشروع میخوانند آیا کسی که چنین می کند شقی و خبیث و ملعون نیست ؟

اما اینکه ایراد میکند که تاج افتخار را نباید در نمایشگاه اعلام کنند گذشته از اینکه هزاران بار این کار واقع شده و من خود مکرر امور انجام آن گردیده ام این مرد می فهمد که برای کسی که تاج افتخار میگیرد نمایشگاه و جای دیگر تفاوت نمیکند و در نمایشگاه اعلام کردن در رفع کسانی است که تاج را میدهند زیرا که این عمل همه اشخاصی را که در نمایشگاه حاضرند تشویق و تحریض میکند که بدولت خدمت های نمایان کنند و نیز مینماید که ملت قدر دانست و خدمت بپدر نه میرود و همین جهت قانون مقرر داشته است که هرگاه تاج افتخار را مجلس سنا یا ملت آتن میدهد میتوان آنرا در موقع جشن در نمایشگاه اعلام نمود (قانون را می خواند) پس ای ناسکار این بهمت ها را برای چه میری مگر دیوانه شده ای ؟ شرم نمیکنی که از روی حسد جایی که جرمی واقع نشده افترا میری و قانون را ناقص میخوانی که معطله کی ؟

ای آنیان يك كلمه دیگر در این باب می گویم و می گذرم و آن این است که دشنام دادن غیر از جرم شمردن است. جرم شمردن راهتگامی میکنند که امری واقع شده باشد که قانون برای آن مجازات مقرر داشته

است اما دشنام دادن اظهار عداوت شخصی است چنانکه دشمنان از روی خشم وهوی بیکدیگر می گویند ولیکن بیگان ما که این محکمه ها را برقرار کرده اند برای این نبوده است که ما اینجا بیائیم و در زندگی شخصی بیکدیگر کاوش کنیم و بهم ناسزا بگوئیم بلکه برای آن است که اگر کسی بکشور زیان رسانیده باشد یاو کیفر دهیم. اسخینس هم مانند من از این مطلب آگاه است با اینهمه بجای اینکه برای من جرم بر شمارد دشنام میدهد و در این قسمت هم عدالت آنستکه من از او باز نمانم و بزودی فکرش را خواهم کرد. اما پس از آن سئوالی دارم ای اسخینس آیا تو خود را دشمن شهر میدانی یا دشمن من ؟ البته قسم دوم را قبول داری پس چرا هر وقت من نصیحتی کرده ام که قانون آنرا قابل تعقیب میداد از این کار خود داری کردی و اکنون که همه کس میدانند که من از تعرض مصوم و مرور زمان در کار آمده است و همه اعمال من چندین بار مورد مذاکره واقع شده و هیچوقت گناهی بر من نگرفته اند و حتی شهر آتن در افتخار هائی که نصیب من شده پیش و کم شرکت جسته است بر روی من برمیخیزی پس دانسه شد برآستی که با من دشمنی می نمائی اما در حقیقت دشمن ملی و با آنها خصومت میورزی

ایک موقع آن رسیده است که دادوران بیندیشند که برای رعایت حاسب خداوندان و عدالت چه رائی باید بدهد اما من اگر چه ناسزا گفتن را دوست ندارم تا حارم بدشنامهائی که مدعی بمن داده است جواب بگویم و در اینخصوص اکتفا میکنم تا آنجکه لازم است تا معلوم شود اینمرد کیست و چه کاره است و درحالی که بر طرز بیان من اعتراض میکند خود حسان سخن میگوید که هیچ مرد با تربیتی راضی نمیشود آن قسم عبارت بکار

برد و شنیدید که مانند بازیگران نمایشخانه فریاد میکرد ای زمین ای آسمان ای پاکدامنی ویز دم از خرد و دانش و تمیز و حسن و قبح میرد. ای بیچاره از پاکدامنی سخن میگوئی؟ ترا و کسان ترا با پاکدامنی چه کار؟ میر حسن و قبح میدهی از کجا و چگونه آنرا آموختی؟ ترا چه جسارت است که از دانش بسزائی؟ کسانی که برستی دانشمندند یارای آن ندارند که چنین سخنها بگویند بلکه شرم میکنند که از دیگری در باره خود ستایشهایی بشنوند آنسان که بواز خود لاف زدی اما مردمان ناحیزمانند تو که چون خود را نشناخته اند ریش خویش را پیش میاندازند از این یاوه گوئیهها سودی نمیرند جز اینکه شنوندگان را آزرده میسازند و این سخنها بخرج کسی نمیرود اما من از تو و کسان تو بسیار میتوانم گفت و میدانم از کجا آغاز کنم. اگر نخواهم آنچه درباره تو میدانم بگویم دهان حویس را آلوده و حود را تصییع خواهم کرد. بها بر این بدکر بعضی از احوال و اعمال شخصی تو اکتفا میکنم.

(در اینجا شرحی از قیامح احوال و اعمال استخینس بیان و وفایمی نقل میکنند که او در آنها شرکت داشته و بمهن زبان رسانیده و خیانت کرده بود و برای گفته های خود شهود آورد و اسناد و مدارك نشان داد سپس حکایت ها کرد که من چه خدمت ها نموده و چه گفته و چه کرده ام و چگونه در موقع خطر بلك رأی صائب اظهار داشتم و از مجلس ملی احکام سودمند صادر نموده ام آنگاه میگوید.) در این هنگام مرد میپیرسب درست کردار چه میبایست نکند؟ ممبایست سیاستی بهتر از آنکه من پیش گرفتم نشان دهد به اینکه خاموس بشیند و امر و زبعبیت جوئی بر حیزد از جمله درها که میان مرد دولتخواه و شخص مفتری هست این است که

که آن پیش از واقعه نظر ورأی خود را میگوید و در مقابل کسانی که آنها را بکار بر میانگیزد قبول مسئولیت مینماید و گفتار و کردار خود را برابر روزگار و قضایا و هر کس که از او حساب میکشد میگذارد و این بوقت گفتن دم فرو می بندد تا زمانی که دست آویزی بیابد و حسد خود را بترکاند آن زمان که هنگامی بود که هر سخنور و طخواه داد دوست بیابد و سخن بگوید نیامد و نگفت و من بیانك بلند میگویم امروز هم اگر میتواند سیاستی بهتر پیشنهاد کند بلکه هر روشی غیر از سیاست منکه پذیرفتنی باشد نشان دهد من بگماهکاری خود اذعان خواهم کرد و اگر کار دیگری را بنماید که آن زمان سودمند بود من از اینکه آنرا ندانستم خود را مقصر خواهم خواند اما اگر آن زمان چیزی بعقل کسی نرسید و امروز هم راه بهتری در پیش دیده میشود تصدیق فرمائید آیا وظیفه مرد دولت خواه جز این بود که آنچه را سودمند می بیند بگوید و بکند ؟ این همان کاری است که من کردم ای اسخینس مگر نه این است که آن زمان همه را دعوت کردند که هر کس سخن دارد بگوید ؟ تو لب بستی و در مجلس هیچ نگفتی من بر خاستم و سخن را ندادم . آن زمان نگفتی آخر امروز بگو من چه کوتاهی کردم و چه میبایست گفته باشم ؟ چه موقع مساعدی را از دست دادم ؟ چه راهی پیش یای همشهریان میبایست گذاشته باشم و نگذاشتم ؟ وقتی که امری پیش میآید گذشته را یاد کردن سودی ندارد فکر حال و آینده را باید کرد آن هنگام مخاطرابی در پیش بود و من سیاستی اختیار کردم و در آن باب باید سخن بگوئی نه اینکه چنین و چنان سد عواقب امور را کسی میدانند راهی را که راهنما در پیش گرفته باید ملاحظه نمود که راست یا کج بوده است دشمن علیه کرد گناه من نیست

خدا چنین خواست اما آنچه من کردم آیا با عقل سازگار بود یا نبود؟
آیا درست راه نرفتم؟ آیا فرزاندگی را کنار گذاشتم؟ آیا بیش از قوه و بنیه
خود کار نکردم؟ آیا آنچه کردم با شرافت و وطن منافی بود و ضرورت
نداشت؟ اگر مدعی هستی ثابت کن و همیجا و همین دم نقصیر مرا بنما اما
اگر بلای آسمانی رسید که نه اهل آتن به مردم شهرهای دیگر دفع آنرا
نمیتوانستند چاره چه بود؟ اگر برای حفظ کشتی هر چه لازم بود فراهم
آوردند و آنچه میبایست کرده شود کردند و قوت طوفان کشتی را در هم
شکست گناه با خدا چیست؟ من وجود خود را وقف خدمت اناء نوع
کردم و از مخاطرات نیندیشیدم و توهیج راه بهتری نمودی و هنری نکردی
بلکه پست ترین و ردل ترین دشمن آتنیان بودی در اینموقع که دشمنان
رسمی ما یاران آتن را بمحاکمه می کنند اسخینس در خود آتن دموستس
را مورد اتهام قرار میدهد کسیکه کامیابی خود را مبنی بر بدبختیهای یونان
ساخته و حمایتش سزاوار اعدام است مدعی خدایتگراران میشود ای آتنیان
می بینید هر زمان وضعی پیش میآید که بحال شما مساعد است اسخینس
خاموش است بمحض اینکه امر ناگواری پیش میآید و مانعی رخ میکند
اسخینس ظهور مینماید امروز بما سرزنش میکنند که در کارهای خود
پیشرفت نکردیم اینها اموری است که برای هر فومی روی میدهد ولیکن ما که
داعیه برتری بر یونانیان داشتیم اگر بوظیفه سروری خود رفتار نمیکردیم
میگفتند آتنیان همه یونانیان را دشمن بسلم نمودند. نیاگان ما این مقام را با
هزاره جانهدده و خون دل بدست آورده اند ما چگونه میتوانسیم نك و عار
بر خود هموار کنیم و اینمقام را از دست بدهیم و از برتری یافتن فیلیپوس
جلوگیری نمائیم، یونا نیا نرا بگذاریم با دشمن برابری کنند و خود آسوده

بنشینیم و خلاف شیوه پدران را پیش بگیریم که هیچگاه در بند آسایش نبودند و همیشه برای کسب نام و شرافت با مخاطرات روبرو میشدند و همه کس میداند که طیسیان و لا کدموبیان و حتی خود پادشاه ایران حاضر بودند که به مستملکان مادت دراز نکنند بلکه بگذارند مامتصرفات خود را افزون کنیم بشرط اینکه راضی شویم آنها سمت ریاست و سیادت داشته باشند اما آتنیان نمیتوانستند چنین روشی را که مخالف سیره و طبیعت ایشان است پیش بگیرند و هیچگاه کسی نتوانسته است آتن را وادار کند که با صاحب اقتدارانی که بیدادگرند سازگار شود یا تن بندگی دهد. کوشش و تحمل مخاطره برای برتری و شرافت و افتخار شیوه دیرینه آتنیان بوده است و بهترین دلیل آن این است که شما هر يك از پدران خود را که باین شیوه رفتار کرده اند ستایش میکنید و حق دارید چگونه میتوان خود داری کرد از سبایش را دمردانی که خانه و زندگی خود را رها کرده بکشتیها در آمدند و بدریاها پناه جسمند با سر تمکین پس نیاورند. همیستوکلس^۱ را که اینروش داشت بسرداری خود برداشند و کسی را که پیش نهاد تسلیم کرده بود سبگسار کردند و زنهای سما هم زن سبگسار نمودند. آن زمان مردمان آتن سخنور یا سردازی نمیخواستند که بندگی را برای ایشان بسندد و اگر اسقلال بدادند هر يك را برزندگانی ترجیح

۱- Themistocles از رجال معروف آتن است مربوط بهگهائی که یونانیان سا حشایار شاهشاه ایران داشته اند و آنجا که میگوید «را دمردانی که خانه و زندگی خود را رها کرده بکشتیها در آمدند» اشاره موهمی است که با بروایات یونانی حشایار شاه آتن لشگر کشیده بود و مردم آتن شهر را رها کرده بکشتیها پناه بردند تاریخ یونان و مجامعشان مراجعه نماید.

میدادند . هر آتی نه تنها خود را فرزند پدر و مادر خویش میدانست بلکه فرزند میهن میخواند و تفاوت در این است که آن کس که تنها فرزند خاندان خود است تسلیم و رضا پیش میگیرد اما آنکه خود را خادم میهن میداند برای اینکه ندگی ابتاء بوع را نبیند بامرک روبرو میشود و آنرا برنتک و خواربھائی که بهره مردم مغلوب مقهور است برتری میدهد .

ای آتھیان من مدعی نیسنم که افکار نیاگان رادر شما ایجاد میکنم و میدانم که بزرگواری شما فطری است و فقط یاد آوری می کنم که این شیوه دیرینه آتن بوده و من خادمی بیس نبودم که در کارهای شما شرکت میکردم استخینس که از راه بعض و کین آرزو دارد مرا مورد سخط شما قرار دهد و میگوید من شما را بمخاطره و بسویس انداخته ام هر چند امروز مرا از دریافت باج افتخار محروم میخواند اما در حقیقت شما را از ستایشی که درخور آن هستید باز میدارد زیرا اگر اکزیفون را محکوم سازید دلیل بر آن است که سیاست من پستندیده بوده است و معنی آن این خواهد بود که زحمانی که شما وارد آمد از نا مساعدی روزگار نبود بلکه گناه خود شما بوده است که بعلط رفه اید ولیکن من میگویم رفتن شما بسوی مخاطره برای آزادی و نجات یونان علط نبود و روان نیاگان شما را گواه میگیرم آنها که در خشکی دره ماران^۱ و پلاته^۲ و در دریا در سالامین دشمن را از پا در آوردند و دلاورانی که در آرتهمیزیوم^۳ از ریختن خون خود در ربع بگردید و نام بر افتخار ایشان در کمیبه هسای شما ثبت است روس آنها درست بود اما البه هر کسی سر بوسنی دارد و جز اینکه

۱ - Marathon - ۲ - Platée - ۳ - Salamin - ۴ - Artemisium این اسامی نام محل هائیت که یونانی ها در آنجا حثت کرده و مدعی بودند که لشکر ابرار را شکست داده اند

بوظیفه جوانمردی خود عمل کند چیزی از او نباید خواست . ای اسخینس تو میخواهی مرا از نظر قضات بیندازی و سخن از جنگ و فتوحات و غنائم میرانی که مناسبتی با گفتگوی امروزمانندارد . پیشنهادهای من برای حفظ مقام آتن بود. اما ای بازیگر درجه سوم^۱ بعقیده تو من بر کرسی سخنوری آن زمان چه میبایست بگویم ؟ آیا شایسته بود سخنی برانم که سزاوار آن مفاخر گذشته نباشد ؟ ای آتنیان دعاوی سیاسی را مانند مرافعات خصوصی اشخاص نباید شنوید در این مرافعات تنها متن قوانین و عرف و عادت بنگرید . اما در دعاوی سیاسی باید بزرگواری و جوانمردی نیماگان را در نظر گرفت و هر يك از شما چون باینمحوطه میآئید که در امور سیاسی گفتگو کنید باید بیاد داشته باشید که تنها این چوب و ایسورقه را^۲ بشما نداده اند بلکه امانت دار روح و وطن میباشید . این نابکار هر چه فیروزی و کامیابی است بیخت و اقبال نسبت میدهد و هر چه پیش آمد بد و زیان است بشخص من منسوب مینماید یعنی منکه کار سخن گفتن و راهنمایی کردن است اگر نتیجه مطلوب از گفته و اندیشه ام دست داد من مربوط نیست اما اگر سرداران شکست بخورند گناهی بر من است (در اینجا باز بر تأیید اظهارات خود وقایعی نقل میکنند که چه خدمتها کرده و چه زیانها را از کشور دور ساخته و اگر وهی وارد آمده تقصیر او نبوده است آن گاه میگوید)

من بسبب ایسکارها و بسیار اعمال دیگر مانند آنها سزاوار ستایشی

۱ - یعنی مقلد فرومایه سا بر ایسکه اسخینس در حطانه خود تصع نکسار برده و حرکات و اشارتی ماسد مقلدان و نارنگران سوده بود ۲ - چوب علامت داد وری و ورقه برای دریامت حرت سوده یعنی شما را ایسجا بیاورده اند برای ایسکه تشخص هروشید و بول بگیریید

شده ام که اکتزيفون پیشنهاد کرده است و الان ثابت میکنیم که شما خود ازپیش آنرا تصویب کرده اید :

پس از جنگ در میان مخاطرات بزرگ اگر ملت آتن بر من غضب هم میکردند عجب نداشت. اما کار کردن مرادیده بودند و چون موقع مشاوره برای استخلاص شهر رسید بازرای مرا پیروی کردند و من همه وسایل دفاع را آماده نمودم پاسبانان گماشته شدند و خندقها کنده شد و جوه لازم برای مرمت حصارها بنا بر پیشنهاد من تصویب گردید و چون همشهریان خواستند برای ارزاق ناظر انتخاب کنند مرا برگزیدند. اندکی پس از آن دشمنان من همه دست بهم دادند که مرا از میان بردارند. تعقیب قضائی کردند حساب کشیدن خواستند در پیشگاه ملت تهمت هازدند و هیچ چیز فرو نگذاشتند و در آغاز مستقیماً عمل نکردند کسانی را پیش انداختند که بخوبی میتوانستند ظاهر سازی کنند و البته بیاد دارید که در اوایل امر مرا هر روز بمحاکمه میکشیدند اما فضل خداوند و عدل قضات و ملت آتن مرا سالم نگاهداشت و من میگویم و راست میگویم که حق و عدالت همین بود و این مایه سرافرازی قضات است که احکام را بر طبق سوگندی که یاد کرده بودند صادر نمودند پس در آن هنگام چون شما در مجلس ملی مرا بیگناه خواندید در واقع اعلام کردید که من همواره بر مصلحت ملت کار کرده ام و خون از محکمه حکم بر بیگناهی من صادر شد دلیل بود بر اینکه پیشنهادها و سخنهای مرا موافق قانون دانسته اید و خون حساب مرا رسیدید و تصدیق کردید ظاهر ساختید که عمل من درست و یالک بوده است در اینصورت اکتزيفون درباره من چه می بایست بگوید ؟ آیا جز اینست که مرا بهمان اسم که ملت و دادوران خوانده اند و با حقیقت مطابق بود بایست بخواند ؟

اسخینس میگوید بهتر آن است که شخص بتواند مانند کیفالوس^۱ بگوید مرا هیچگاه بمحاکمه نکشیده اند آری من کیفالوس را خوشبخت میدانم که پبای محاکمه نیامده است. اما آیا آنکس که بارها تعقیب شده و همه وقت بیگناه شناخته شده آبرومند نیست؟ در هر صورت در برابر اسخینس من همان حالت کیفالوس را دارم زیرا که او هیچگاه مرا تعقیب نکرده است. در واقع حسد و حماقت او بهزار قسم نمایان است. مخصوصاً وقتی که از بخت و اتفاق سخن میگوید آیا نهایت جهل و دیوانگی نیست که کسی را بسبب بدبختی سرزنش کنند؟ و آیا هیچ خوش اقبالی میتواند مطمئن باشد که تادم آخر اقبال او باقی خواهد بود؟ که گفته است خوشبختی مایه سرفزاری و بدبختی ننگینست؟ پس اکنون که اسخینس این بیشرمی را مانند بیشرمی های دیگر بر زمیندهد منهم از اقبال و ادبار سخن خواهم راند و از اسخینس راستگو تر خواهم بود

در این ایام روزگار برای همه کس بد پیش آورده است. خودی و بیگانه همه گرفتار مصائب و بلیاتند. باز در این میانه شهر ما از همه خوشبخت تر است که شیوه اش آبرومندانه بوده و از یونانیان دیگر که برای پیشرفت کار خود بما خیانت کرده اند حالش بهتر است و اگر زحماتی دیده و جریان امور موافق دلخواه نبوده از آنست که او هم می بایست از مصائبی که برای کلیه نوع بشر روی داده است بی بهره نباشد اما خوشبختی و بدبختی هر يك از افراد امریست مربوط برندگانی خصوصی و چگونه میتوان تصور کرد و صدیق نمود که بدبختی شخصی من در سر نوشت بزرگ شهر آتن تأثیر داشته باشد؟ اما ای اسخینس چون نو در این مرحله وارد

شده ای منهم حرفی ندارم که طالع خود را باطالع تو بسنجم و اگر دیدی
سرنوشت من بهتر از تو بوده است از تو همین من دست بدار. ای همشهریان
بر من عیب مگیرید و مگوئید خوشی زندگانی خود را ستودن و بدبخت
مسکین را سرزنش کردن سزاوار نیست. من خود میدانم و تصدیق دارم.
اما تهمت‌ها و ناسزاهائی که این نابکار درباره من گفت مرا مجبور کرده است
که باینمقام بر آییم و ایکن کوشش خواهیم کرد که از حد معقول تجاوز نکنم
(در اینجا شرحی از شرافت و آبرومندی زندگانی خود و ردالت و پستی
احوال استخینس میگوید و شهود اقامه میکنند و اسناد و مدارك بدست
میدهد. آنگاه می گوید -) اکنون که جواب تعرضات شخصی داده شد چند
کلمه هم در باب کارهای عمومی بگویم. ای استخینس آیا هیچکس را از
یونانی و غیر یونانی میشناسی که از جور فیلیپوس آسیبی ندیده باشد
و امروز از اسکندر صدمه بیند؟ خوب بدبختی آتن از بی اقبالی من است
اما آن همه یونانی‌ها که مرا هیچ ندیده و صدای مرا نشنیده اند چرا اینهمه
مصیبت می بینند؟ و این همه ملت‌ها و شهرها چرا چنین گرفتارند و چرا
نمی گوئی پیس آمد روزگار مردم را باین روز نشاید است؟ خون مدیر
امور آتن بوده ام مرا مفسر میخوانی اما نمی بینی که قسم عمده و شاید
کلیه سرزنشها متوجه خود تو میشود؟ اگر من مختار عطای بودم و همه
کار را بخود سری و اراده شخصی صور میدادم ممکن بود گناهکار باشم
اما ای آتنیان شما همه در مجلس حاضر و در مذاکرات راجع بمصالح
عمومی طرف مشاوره بوده اید و همه پیشنهادهای مرا تصویب کرده اید و
آفرین گفته اید و تو که استخینس هستی همین تصدیق را میگردی و البته
از راه مهربانی بمن سود که سر تسلیم پیش مساوردی حاره ندستی و

میدیدیدی سخنی نداری که بگوئی و راه بهتری پیش پائی ملت نمیتوانی بگذاری پس اگر در آن هنگام سخنی نگفتی امروز چرا بمن سرزنش میکنی؟ قاعده‌ایکه درمیان همه ملل مقرر است این است که خطای عمدی سزاوار خشم و کيفر است و خطای سهوی شایسته چشم‌پوشی است و اگر کسی خبط و خطائی نکرده و بتکلیف خود عمل نموده و تا مساعدی روزگار سبب نا کافى او شده بر او گناهی نمیگیرند. با اینحال اسخینس از غایت بی انصافی و بد خواهی آنچه را خود بدبختی میخواند گناه من می‌شمارد و مزه در این است که شما را آگاه می‌سازد که از سخن من فریب نخورید گوئی او خود راست میگوید و هیچ مکر و دستانی بکار نمیبرد. مراد روغگو و فریبنده و مغلطه کار میخواند و آنچه را لایق خود اوست بمن نسبت میدهد و گمان میکند شنوندگان سخن او را باور میکنند و گوینده را نمی‌شناسند ولیکن من مطمئنم که شما بحال او شناسا هستید و میدانید که آنچه درباره من میگوید در حق خود او صادق است و نه میگویم هر مندی من اما تجربه و کار آزمودگی من همواره بر حفظ مصالح شما بکاررفته و هیچگاه بر ضرر شما و نفع شخصی من نموده است، بخلاف اسخینس که گفتارش نه داد بود و نه مصلحت را در نظر داشته و همواره بدشمنان خدمت نموده است و هر کس مانع و مزاحم او بوده با او پیچیدگی نموده است انصاف بدهید آیا مرد مین دوست در مجامعی که برای صلاح اندیشی ملت فراهم میشود باید بعض و کین و هوا های نفسانی خود را پس بی‌آورد و از روی خشم و شہوت سخن بگوید؛ تندی و حرارت شایسته کسی است که دولت را در خطر می‌بیند و ملت را گرفتار دشمن می‌یابد و میخواهد چاره بجوید. اما اسخینس هیچگاه برای خبط و خطائیکه از من سرزده باشد

مرا تعقیب نموده و امروز که پیشنهاد تاج افتخار برای من میشود سخنوری
 میکند و تهمت میزند و عداوت شخصی و حسد میورزد و پستی و دنائت
 خویش را نمایان میسازد و نهایت رذالت را بخرج میدهد که برای خصومت
 با من اکثریون را بمحل اعتراض میآورد. ای سخنسگمانم اینست که
 این گفتگورا پیش کشیدی تا هنر سخنوری خود را بنمایی اما سخنوری بآب
 و ناپ سخن وزیر و بم صوتش نیست باین است که خیر ملت را بخواهد
 و دوست همین را دوست و دشمن را دشمن بدارد و مقتضای این احوال
 گفتار کند. من چنین بودم آیا نوهم میتوانی ادعا کنی که همین شیوه را
 داشنی؟ فریبنده کیست؟ آیا جز آنست که گفتارش با اندیشه اش موافق
 نیست؟ آیا برای سخنور گناهی بالاتر از آن هست که اندیشه خود را
 پنهان کند؟ با اینحال جسارت داری که در برابر همشهریان دهان باز کنی
 و چشم خود را بچشم ایشان بیندازی؟ آیا چنین میپنداری که نمیدانند تو
 کیستی و جیستی؟ مگر خوابند یا فراموس کاربرد و بیاد میآورند که تو
 چه میگفتی و چه سوگند ها میخوردی که من هیچ راهی با فیلپوس ندارم.
 سپس با از نتیجه جنگ آگاه شدی ورق را برگرداندی و نمایش دادی
 که همان و دوست فیلپوس هستی و حال آنکه حاکم و مزدور او بودی.
 با اینحال که چنین آشکارا جایت می کردی و خود را رسوا میساختی
 بمن با سر امیگوئی و بدبختی هائی که خود بش ار همه مسئول آن هستی
 نسبت میدهی؟ پس بدانکه مردم آن قدر خدمات مرا بخوبی شناختند
 و چون خواستند برای سنایش کسانیکه در جنگ گروه ۱ جان باختند بودند
 سخنور اختیار کند ترا با آنکه داوطلب بودی با همه آواز خوبت انتخاب

نکردند و هیچکس از یاران ترا پذیرفتند و مرا بر گزیدند در حالیکه تو و رفیقت همین تهمت‌ها و ناسزاها را که امروز درباره من میگوئی بر بالای کرسی خطابه میگفتید و همین جوش و خروش را میکردید. جهت این بود که مردم خدمتگزاری و صمیمیت مرا نسبت بملت و دولت میدانستند و ترا خنایتکار میشناختند و دیده بودند که شما چیز بر آنکه در موقع فیروزی ملت پنهان میکردید چون شکست بر ما رسید اقرار نمودید و دانستند که دیرگاهی است شما دشمن ملت هستید و اکنون که سستی در کار روی داده بی باک شده اید و پرده از روی کار خود برداشته اید و نیز معتقد بودند که برای ستایش جانبازان کسی را باید برگزینند که با دشمن آمیزش ننموده و هم پیاله نشده است و کسانی که در مقدونیه در جشن‌هایی که دشمن برای فتح و فیروزی خود بر یونانیان برپا کرده شرکت نمودند و سرودهای شادی خواندند سزاوار نیستند که افتخار ستایش دلاوران ما را داشته باشند و اگر بر مزار آن جانباختگان اشکی باید ریخته شود از چشم کسی شایسته است که مانند خودشان دلسوخته باشد و دانستند که آن منم نه تو و یارانت و از همین رو بود که پدران و برادران آن کشتگان و صاحبان عزا خانه مرا برای انعقاد مجلس عزاداری اختیار کردند، با آنکه عادت بر این بود که خانه نزدیکترین خویشان کشتگان محل سوگواری باشد چون دانستند که اگر کسانی هستند که از جهت گوشت و پوست بآن جانبازان نزدیکند از جهت همدردی وطنی من بآنها از همه نزدیکترم و در لوحه‌ای که برای ثبت دوام نام ایشان بر مزارشان نصب کردید این عبارت را نوشتند که «اینان برای دفاع میهن و دور ساختن دست دشمن از جان دریغ نکردند اما کامیابی همیشگی بهره خداوندانست و شر از سر نوشت خود گیر

ندارد ، آری ای اسخینس آنکه همیشه فیروز است خداست و بموجب این لوحه ملت تصدیق کرده است که فتح و شکستی که در جنگ پیش میآید بخواست خداوندان است و سخنور نمیتواند فیروزی را نصیب جنگجویان کند پس چرا تو بمن سر زش میکنی و دشنام میدهی ؟ دشنام خانه آکس را که سزاوار است میداد و خداوند آنچه را تو برای من میخواهی نصیب تو میکند

ای آتئیان درست‌های دروغ که اسخینس بمن میدهد آنچه بیشتر طرف توجه است اینست که اینهمه بدبختیها را یاد میکند و يك اشك نمي افشانند و هیچ آثار درد و اندوه در او ظاهر نمیشود صدای رسای خود را بر میآورد و حنجره خود را بکار میاندازد و چنین میندازد که مرا دلیل میکند و میداند که همین رساند او گواه بیدردی اوست که با همه داعیه ناب خواهی شريك غم و شادی ملت بیست از همه با مره بر ایست که اسخینس بمن نسبت میدهد که خدمتگزار فیلیپوس بودم در صورتی که اگر انصاف داده شود و بغض و عرض را کنار بگذارند معلوم میشود که در هر شهری از شهر های یونان امثال تو مسئول و مسب این پیش آمده ها هستند. من و هم‌مدان من و همی که فیلیپوس قدرش بالا نگرفته بود همواره مخاطره را پیشگویی کردیم و رأی های صحیح دادیم . اما هم مسلکان بوی طمع و عرض شخصی اساء نوع را فریب میدادند و از راه بدر میردند تا آنها را یکسره بنده ساختند (بکعبه از اسخاص را ذکر میکند) اگر بخواهم همه ایسبل کسان را نام برم روز شام میشود این چاپلوس های ردل نانجیب وطن خود را پاره پاره میکردند و همشهریان را بناسیری میدادند آن زمان به فیلیپوس میفروختند و اکنون

باسکندرمی فروشند خوشی این مردم در شکم پرستی و هوسرانی است. از شرافت و استقلال طلبی که اساس فکر نیاگان ما بوده و اصل سعادت و خوشی است بویی بمشام ایشان نرسیده است. در مقابل ایندسیسه های ننگن بيشرفانه و این خیانتکاری که یونان را اسیر دشمن میساخت بواسطه سیاست من آنتیان در نظر همه پاك ماندند، چنانکه من در نظر شما یا کم تو اسخینس از من میپرسی که چه کرده ام که خود را شایسته ستایش میدانم تو میگویم همه رجال سیاسی و تو خود بیس از همه مزدور فیلیپوس بودید و اکنون هم مزدور اسکندرید. اما من دامم را بهیچوجه نگذاشتم آلوده شود مواقع پیش آمد و عده ها بمن دادند خوش آمد گوئیا کردند. بیم دادید امید دادید فریب دادند اما من از راهی که راست و موافق صلاح میهن بود منحرف نشدم و فت گفتگو و رأی دادن مانند شما ابن الوقت نبودم همواره درستی و دادگری را پیشنهاد خود ساختم در بزرگترین کارهای زمان خودم دخیل بودم و همه و فت سیاست صاف و راست و صمیمی را پیروی کردم. باید دلیل است که خود را سزاوار ستایش میدام حصار هائیرا که ساخته ام و خندق هائیرا که کنده ام اسپهزا میکنی من میگویم شایسته تمجید است هر چند سیاست خود را و الانر از آن چیزها میدام و برای حفظ آتن بها بسك و خست اعتماد نکردم و هر خود را در آن نهان میدانم. اگر بدیده انصاف سگری خواهی دید که اصل اعتماد بسلاح فراوان و متحدین بسیار و قلعه و بندر ها و کشتی ها و سواران و سپاهیان کار آزموده بود و با وسایل بقدری که در قوه بشری بود آتن بلکه تمام ایسکشور را نگاهداری کردم و ادعا میکنم که در طرح ریزی و اتخاذ تدابیر از فیلیپوس کمتر نمودم جز اینکه خدا بخواس سرداران و لشکریان شهر هائیکه با ما متحد بودند پیروز

شوند. دلیل مدعای من این است که همه نوازم کار را از قبیل ... (نوازم را شماره میکند) فراهم کردم و اگر بی طرفانه و بی غرضانه نظر کنند صدیق خواهند کرد که در گفتار خردمند و در کردار درست بودم. هیچ موقع مساعد را از نادانی یا اهمال از دست ندادم و آنچه در قوه یکنفر بود بانجام رسانیدم. اگر بی اقبالی بی کفایتی سرداران یا کفایتی سرداران یا خیانت ناپکاران یا همه این علتها جمعاً کار یونان را خراب کرده گناه من چه بوده است ؟ اگر در هر يك از شهرهای یونان یکنفر مانند من بوظیفه خود عمل کرده بود بلکه اگر تنها یکنفر در تسالی و یکنفر در ارکادی^۱ شیوه مرا پیش گرفته بود هیچیک از یونانی هائی که اینسو یا آنسو طر هو پولس مسکن دارند به بلیاتی که امروز گرفتارند مبتلا نمی شدند. همه آزاد و مستقل و هر کس در زادبوم خود در سایه امنیت بخوشی میزیست و از شما آتشیان مسمون بود و این مفاخر را من سبب می بودم. پس پاداشی که من تقاضا دارم سی کمتر از آن است که سزاوارم. (اینجا باز اسنادی بر عملیات خود بدست میدهد و میگوید) روش میهن پرست صحیح چنین باید باشد و اگر روزگار مساعدت کرده بود ما امروز بر همه یونانیان حقاً سیادت داشتیم و ایکن اگر چه کامیاب شده ایم نام نیک را برده ایم هیچکس بر آن عیب نمیگیرد فقط از بدبختی ماله می کند. اما چه باید گفت درباره کسیکه منافع میهن را فدای اعراض خود میسازد و مزدور دشمن میشود؟ مواقع مساعد را برای مدعیان میجوید، با آنکس که گفتار و پیشنهادهایش با شرافت میهن سازگار است مخالفت میکند و او را همواره تعقیب مینماید و خصوصت شخصی خود را از دست نمیدهد و از روی

خیانتکاری و بد خواهی پای خود را از کار کنار میکشد و آسوده مینشیند . البته همه کس حق دارد که آسوده باشد و بر کنار بنشیند اما اسخینس چنین نیست . کنار بودنش همه وقت نظر بمصلحت شخصی خویش است و دنبال موقع مساعد است که شما از گفتار يك سخنور ملول شده باشید یا لطمه بکارها وارد آمده باشد در آن هنگام فوراً از گوشه بیرون میآید و مانند شاهین بکرسی خطابه پرواز میکند و بنای لفاظی میگردد و يك نفس سخن میگوید . اما بی معنی و بی حاصل بلکه مایه نك و شرمساری آتنیان که به قوانین سودمند پیشنهاد و نه از آنچه مایه ترقی تجارت است یاد میکند و نه باران و همدستان برای ما می یابد . به وسایل حفظ کشور در برابر دشمن بدست میدهد و اینها همه مسائلی است که همین اوفان ها بآنها گرفتار بودیم و در آن گفتگو و مشاوره میکردیم آیا هیچوقت در اینمواقع سخن گفتم ؟ آیا هیچگاه کاری کردی که مایه افرونی و آبرومندی آتن باشد ؟ هنگامیکه متصدی امور داخلی ما یا روابط آتن با یونانیان دیگر بودی آیا هیچ سودی ما رساندی ؟ کشتیهایی که ساختی و اسلحه ای که فراهم آوردی کجا است ؟ چه حصارها بر پا کردی ؟ چه سوارها تجهیز نمودی ؟ آیا بتوانگران در تجارت و بهره برداری پایمردی کردی ؟ آیا دست درویشان را گرفتی ؟ آیا لافل صمیمیت و اهتمامی در هیچ کاری نشان دادی ؟ اگر مدعی هستی کجا و چه وقت بوده است ؟ هنگامی که همه بکرسی خطابه میآمدند و برای بجات کشور از خود چیز مایه میگذاشتند و حتی اریستو بیکوس^۱ تنخواهی که برای ادای دیون خود فراهم کرده بود تقدیم ملت نمود توهم آمدی و پندیزی دادی ؟ آیا بی نوا

بودی وارث هنکفتی نبرده بودی ؟ از این بگذریم. سخنوری توجه زمان شاداب بوده است ، جز اوقاتی که میخواستی بآتن زیانی برسانی که در آن هنگام آوازت رسا و حافظه ات برجا و بازی گریت کامل بوده است سخن از بزرگان گذشته ما راندی و ما را با آنها سنجیدی ای آتنیان آیا کسانی را که زنده اند با گذشتگان میسنجید ؟ آیا همه کس نمیداند که شخص تا زنده است مردم بر او رشک میبرند و عداوت می ورزند اما همین که بمیرد دشمنان هم از خصومت دست میکشند ؟ اینقاعدہ طبیعی است و اگر جز این کند داد نکرده اند. زنده را بازنده میسنجند مرا با تو باید مقایسه کرد . هنرهای گذشتگان را بر میشماری که خدمان زنده ها را پایمال کنی اگر انصاف و مروت داشتی و خیر خواه بودی میبایست از هر کس که بمیهن خدمت کرده ستایش کنی و عامه را از او خشنود سازی ولیکن من باک ندارم و مدعی هستم که عملیاتم قابل سنجش با گذشتگان نیز هست و ناشی از همان قسم افکار و احساسات است اما رفتار تو مانند همان عیب جویمان و منافقانی است که بزرگان گذشته را در زمان خودسان مورد عیب جوئی و سرزنس میساختند و آنها را با پیشینیان میسنجیدند و طعن میزدند . بمن میگوئی بومانند مردمان پیش بیسی اما خودت و برادرت و یاران چه حال دارید ؟ آیا مانند آنها هستید ؟ پهلوان زنده را با پهلوان گذشته نمی سنجند و چون میخواهند باو جایزه بدهند او را با همه سرانش مقایسه میکنند با من و سخنوران دیگر هم باید همین رفتار را کرد زیرا بیکه آتنیان اختیار داشتند و می توانستند برای خدمت بمیهن میدان بیابند همیشه بر کرسی خطابه سخن من پیش بود و پیشهاد های من تصویب میشد و فرستادگان من کارها را فیصله میدادند و شما نمایان نمیشدید

مگر برای اینکه بمیهن زیان برسانید پس از آنکه بدبختی گریبان ما را گرفت و خیرخواهان ملت جای خود را بکسانی دادند که مزدور دشمنان و فرمایان ایشان شدند و خیانت کردند تو و هم مسلکانت جلوه گر شدید و بزرگان کشور گردیدید. اسب و استر را انداختید و خوان و بستر ساختید و ما بگوشه‌ای رفتیم اما از شیوه صمیمیت و خدمت‌گزاری خود دست برداشتیم

مرد حساسی که من مدعی این صفت هستم و امیدوارم از این جهت رشک و حسدی بر من برانگیخته نشود اگر مصدر کار است باید فقط شرافت و بزرگی کشور را منظور بدارد و اگر هم بیست همه وقت و همه حال دوست میهن باشد این خصلت از من دور نشده و تزلزل نخواهد یافت. همانوقت که اسکندر دستگیری مرا از شما میخواست و مرا بمحاکمه میکشیدند و این تانجیب‌ها را مانند سگ بسوی من میدوانیدند هیچگاه از دوستی شما برگشتم و از آغاز ورودم بکار سیاست راست راه رفتم و شرف و نام نیک و قدرت میهن را پسنهاد خود ساختم و بخدمت‌گزاری اوشاد و سرور از بودم هیچگاه موقعی که دشمن بر ما حیره میبندد مرا ندیدند که در کوی و برزن جولان کنم و مسرور باشم و دست بدست کسانی بدهم که با مقدونیه راه دارند و میتوانند مرده برند یا بعکس هرگاه بیسرفتی برای آتن دست دهد و بشوم سر نیز بیفکنم و بر خود بارزم و بنالم چنانکه این بیدیه‌ها کرده‌اند و میکنند که آتن را خوار میخواستند و میفهمند که خود را خوار میکنند و آرزو دارند که استیلای مقدونیه بر دوا باشد و میدانند که بکت یونان را آرزو دارند و من امید دارم این آرزو بدیشان بماند و از خدا و بدان خواهام که این بدبختیها را براه راست بیاورند و اگر درد

آنها درمان پذیر نیست شما آنها را مورد سخط خود بسازید و از روی زمین بردارید تا خاک ما از آن ناپاکان پساك گردد و بلائیکه از بحوست وجودشان بر سر ما باید بیاید گردانیده شود

فصل دوم

سخنوری رومیان

بخش اول

پس از آنکه اسمعلال ملک یونان از هیان رفت سخنوری آن قوم تنزل کرد چنانکه علم و حکمت و ادب و صنعت ایشان نیز رو با انحطاط گذاشت . از مائه دوم بیس از میلاد در معرب زمین دوره رومیان گردید آنان در آغاز قومی خشن و بی تربیت بودند و جز جنگ آوری و کشور گیری هنر دیگر نداشتند و از ایرو در ظرف حیدین فرن که از نار بیخ آن مردم آگاهی داریم سخن از علم و ادب و حکمت و صنعت میان نمیآید تا وقتیکه در ضمن توسعه ملک خود بیونان رسیدند و با مردم آسرمین آمیزش کردند و از معاشرت کم کم به علم و ادب و صنعت دیگر تمدن آشنا شدند و چون آن قوم هم مانند یونانیان حکومت ملی داشتند و در امور مهم دولتی در مجامع ملت تصمیم میگردیدند و البته سخنوری نیز میان ایشان نزدی ایسان برودی رایج گردید

یکی از شخصین سخنورانی از رومیان که نام برده میشود کاتس اول

است که از مردان سیاسی نامی روم است (نیمه اول مائه دوم بیس از میلاد

و اوایل عهد اشکانیان ایران) و احوال شگفت آور او در تاریخ روم نگاشته شده است. هر دی خردمند و استوار و سخت منش و سخنوریش نیز مانند خو و روش زندگانش مردانه و بی آرایش و مستقیم بود. میزان افکارش از اینجا بدست میآید که وقتی یونانیان برای اصلاح امور خود سه نفر فیلسوف و خطیب بروم فرستاده بودند. کاتن چون سخن ایشان را شنید بهمشهریان گفت این جر بزبانان را باید رود بدیارشان روانه کرد که هر چه بخواهند بزبان بازی ازپیش میبرند و جوانان ما را گمراه میسازند از گفتارهای او و سخنوران دیگر که در ماه دوم پیش از میلاد در روم بوده اند چیزی بدست نیست و نخستین رومی که آثار او موجود است بزرگترین ایشان است که سیسرون (کیکرو) نام داشته است و او در میان رومیان نظیر دموستنس است در یونان. در بیمه اول پیش از میلاد میریست و بخلاف کاتن بعلم و ادب یونانی معتقد بود و از آن اقتباس و استفاده میکرد و حکمت یونان را ترویج مینمود ولیکن مانند دموستنس ساده و بی پیرایه سخن نمیکفت و کلام خود را آرایش میداد و نکهه سخنجان گفته اند دموستنس هنگامی که سخن میگفت خود و سخنوری را فراموش میکرد و مسغرق مطالب و موضوع و احساسات و افکار میگردد و شنوندگان هم چنان مجذوب بیان او میشوند که شخص دموستنس و سخنوری را فراموش میکردند و همه حواس ایشان موجه مطالب میشد و مجال نمی یافتند که باطاف کلام توجه کنند، اما وقتی که سیسرون سخن میگفت ادهان موجه حسن بیان او میگردد و او همواره در سخنوری فصد هر نمائی داشت. علاوه بسیار خود پسند و خود سنا بود با اینهمه سیسرون یکی از نامی برین سخنوران جهان

و مخصوصاً در سخنوری قضائی بی همتا است ولیکن او نیز مانند دموستنس وقتی بدوران رسید که اوضاع روم درهم ریخته و دولتش دستخوش هواهای نفسانی جاه طلبان گردیده بود. سیسرون تا میتوانست با کمال بی غرضی و دولت خواهی در حفظ مصالح کشور کوشید و محبوبیت یافت و فدردانیها دید. اما احوال رومیان دیگرگون شده بود و اشخاص دیگر مانند پمپه و قیصر میان ایشان ظهور یافته بودند که برور شمشیر کار از پیش میردند بنا بر این سیسرون از میدان سیاست کنار رفته به حکمت و ادب پرداخت و رساله ها در آن فنون نگاشت که معروف است و از آن جمله چند رساله است که در فن سخنوری نگاشته است. پس از کشته شدن قیصر سیسرون با اتونیوس^۱ که از پهلوانان معرکه روم شده بود مخالفت کرد و جان خود را بر سر این کشمکشها گذاشت و تفصیل اینوایع طولانی و از موضوع گفتگوی ما بیرون است

یکی از نامی ترین گفتارهای سیسرون دوعای است که از میلون^۲ کرده است و اجمال آن داسان اینست که میلون از رجال مهم روم دشمنی میان بزرگان همان کشور داشت کلودیوس^۳ نام . دوسی بیرون شهر روم این ایندو نفر که هر يك جمعی همراه خود داشتند بیکدیگر برخوردند و نزاع در گرفت و کلودیوس بدست میلون کشته شد. باران کلودیوس جنازه او را بروم آوردند و عامه را برانگیخته فتنه ای بررنگ برپا کردند و پمپه^۴ از سرداران نامی روم را که در تاریخ آن کشور معروف است در آن موقع برناست کل برداشتند. او دادگاهی فوق العاده تشکیل داد و خود سردر آجا حاضر شد تا بدآوری فتنه را بنساید. چندین نفر از هواخواهان کلودیوس بداد خواهی

۱- Antoine - ۲- Milon - ۳- Clodius - ۴- Pompée

آمدند اما برای دفاع میلون کسی بجز سیسرون پای جرأت پیش نگذاشت و او نیز هنگام سخنرانی دست و پای خویش را گم کرد و چنانکه باید از عهده بر نیامد و میلون محکوم بتبعید گردید. اما خطابه سیسرون از شاهکارهای قضائی بشمار است و میلون در حال تبعید پس از خواندن آن تأسف خورد که اگر سیسرون در پیشگاه داوران خود را گم نکرده بود یقیناً من تیرمه میشدم. هر چند آن گفتار متضمن پند و حکمتی نیست ولیکن از اوضاع سیاسی دولت روم و احوال و اخلاق رومیان در آن روزگار اطلاعات سودمند بدست میدهد و چون نمونه کامل از چگونگی سخنوری است و بخوبی مینماید که سخنور در در آمد سخن چسان باید اذهان شنوندگان را بخود متوجه و موافق نماید سپس چگونه باید نقل واقعه را برفع موکل خویش برگرداند و در ورود سخن چه قسم باید عواطف را بر مراد خود برانگیزد، ترجمه خطابه بفارسی مناسب مینماید و ما آنرا با حذف بعضی از زوائد که مایه ملالت خوانندگان امروز است و اندک تصرفی که در فصاحت و سلاست زبان فارسی اقتضا دارد نقل میکنیم. اما برای اینکه نکات و دقائق این خطابه بخوبی دستگیر شود باید بیاد داشت که دولت روم آن زمان جمهوری بود و هر سال ملت روم چند رئیس برای دولت بجهت یکسال انتخاب میکرد که با سامی مختلف خوانده میشدند. رؤسای مدم را کنسول^۱ و رؤسای درجه دوم را پرتور^۲ میگفتند و در این خطابه هر جا رئیس مطلق نوشته ایم مقصود کنسول است و پرتور را رئیس دادرسی خوانده ایم چون وظیفه مهم او دادرسی بوده است.

کارهای اجتماعی رومیان و وضع قوانین و تصمیم در امور مهم دولتی

در دو انجمن صورت میگرفت که یکی مجلس اعیان بود موسوم به سنا و دیگری مجلس عامه مشتمل بر عموم ملت و تا وقتی که رجال دولت روم و همچنین عامه آن قوم زندگی ساده و اخلاقی استوار داشتند کارها بخوبی پیشرفت میکرد و از همین رو بود که مردم روم بر سراسر ایتالیا و بسیاری از کشورهای دیگر سیادت یافتند و لیکن اینحال کم کم برگشت و بسیار کسان تردستی و عوام فریبی و خدعه و دسیسه خود خود را بمقامات بلند میرسانیدند و اغراض و هوسها میراندند و مخصوصاً سردارانی که بکشورهای خارجی لشکر میکشیدند و فتوحات میکردند فدرت و نفوذ تمام می یافتند چنانکه در ماه اول پس از میلاد سه نفر سردار بزرگ اقتدار کلی پیدا کردند و آنها در تاریخ مردان سه گانه^۱ معروفند. یکی از ایشان پمپه نام داشت دیگری قیصر که سرانجام بتساهی بر دولت مسلط شد و نام او مشهور است و سومی کراسوس^۲ همان کسی است که بایران لشکر کشید و در جنگ با پادشاهان اشکانی کشته شد

سخنوری که موضوع ماسب یعنی سیسرون از رجال آن دوره بوده و او بواسطه درستگی و میهن پرستی و مخصوصاً فصاحت و بلاغت مقامی عالی یافته و به کسولوی رسیده بود در دوره ریاست او یکفرمانه حوموسوم^۳ به کاتیلینا^۴ جمعی او باش دور خود جمع کرد و لشکری فراهم ساخته میخواست بر سیات دولت روم را بهم برسد و فتنه خطرناکی بپیه کرده بود سیسرون مطالب را دریافت و در جلوگیری از فتنه کاتیلینا اهتمام تمام بکار برد و در میان چون دانستند سیسرون چه خدمت بزرگی کرده او را پدر میهن خواندند و از او قدر دانی کردند حدی بعد کلودیوس که از

۱ - Fulvius - ۲ - Crassus - ۳ - Catilina

مفسدین بزرگ روم بود سیسرون را مغل اغراض خود دانسته عملیات او را در قضیه کاتیلینادست آوریز نمود در اسباب چینی کرد تا او را از روم تبعید کردند. سپس میلون که از متنفذین روم بود وسیله انگیزت که بتبعید سیسرون خاتمه داده او را بروم برگردانیدند و چیزی نگذشت که نزاع کلودیوس و میلون روی داد و کلودیوس کشته شد. هواخواهان او غوغا برپا کردند و جمازه او را بروم آوردند و جلو مجلس سنا سوزانیدند چون رومیان رسم داشتند که غالباً جمازه را، بجای دفن کردن بسوزانند در اینموقع آتش بعمارت سنا افتاد و مقداری از آن سوخت. در موقعی که آتش بعمارت سنا رسیده بود یکی از طرفداران کلودیوس برای نهیب عامه نطق میکرد. در اینحال آتش بمحل خطابه رسید و نزدیک بود او را بسوزانند. آن شخص را سیسرون در خطابه خود سخنان آتش گرفته میخواند. دوستان میلون هم بیکار نشستند. در مقابل عوغای طرفداران کلودیوس هیاهو کردند و در مجلس سنا در این باب مذاکرات بعمل آمد. سرانجام باشد میلون را بمحاکمه در آورند و چون شهر مقلب شده بود اعضاء مجلس سنا پمپه را بریاست مطلق برگزیدند و اختیارات نامه باو دادند و او لشکریان فراهم کرده دادگاه فوق العاده برای رسیدگی بایکار معین نمود. از اینمطلب گذشته باید ملاحظه بود که سیسرون که در آنموقع سم و کیل مدافع میلون را قبول کرد از رجال معتبر و محترم بوده و خدمات نمایان بمملت و دولت روم کرده بود و با کلودیوس دشمنی و با میلون دوستی داشت. چون میلون سب شده بود که سیسرون از تبعید برگردد بنا بر این گذشته از اینکه کلودیوس مردی شفی و فتنه جو بود و میلون سست باو از مردان صالح بشمار میرفت سیسرون در دفاع از میلون حق دوستی را بر مینمورد

نمود و این داوری امری عادی نبوده و قضیه هم فوق العاده جنبه سیاسی داشته است . باقی مطالب از خطابه مفهوم میشود و حاجت بتوضیح ندارد .

داوران شرمسارم از اینکه چون برای دفاع یکی
از دلیر ترین مردم لب میگشایم چنانکه باید قوت
گفتار سیرون در
دفاع از میلون

قلب نمی نمایم و در حالی که میلون از آسیب خود باک نداشته حفظ میهن را پیشنهاد خود ساخت از من شایسته نبود که بر این کرسی سخنوری کمتر از او دلیری نشان دهم اما اقرار میکنم که این دستگاه تازه و این دادگاه فوق العاده چشم مرا میترساند و چون بهر سو نگاه میاند ازم نه شیوه دیرینه سخنرانی را می بینم و نه ترتیب عادی محاکمه رامینگرم پیرامون محوطه ای که شما جلوس کرده اید گروه تماشاگران را مانند سابق نمی بینیم و جمعیت کسانی را که همیشه برای شنیدن سخن ما گرد می آمدند نمی یابم . لشکریانی که در رواق معابد ما گماشته اند هر چند برای جلوگیری از تجاوز کارانست مایه آسایش سخنور نیست و در این میدان و این دادگاه وجودشان با آنکه مفید و لازم است همواره موجب نگرانی است

اما اگر گمان میبردم که این دستگاه برای مخالفت با میلون فراهم آمده است منم تابع مقتضای وقت میشدم و در معایل فوب و زور سعی سخنور را باطل می انگاشتم ولیکن آنچه مایه اطمینان من میشود و دلیرم میسازد نیات دادگرانه و خردمندانه مردی مانند پهلوان است که شخص متهم را از چنگ لشکریان رها نموده دست دادوران سپرد و از راه حزم روا ندانست که قدرت دولت پشتیبان قهر عامیانه مسی نادان شود از این رو میتوان مطمئن بود که این انبوه لشکر و برقی نیزه و شمشیر نشانه

دشمنی نیست بلکه برای محافظت و حمایت ماست . اگر نگرانی را از ما دور نمیسازد ما را بدلیری نزدیک میکند شخص مرا محفوظ میدارد و جمعیت را ساکت مینماید و اما کسانی که برای شیدن سخن ما آمده اند میبینم گروهی از بهترین هم شهریانند که با ما مهربانند و از همه سو چشم باین دآوری دارند و یکسره دربارهٔ میلیون نیایش میکنند و هر يك ميگویند حکمی که از این دادگاه بیرون آید سر نوشت ما و فرزندان میهن و دارائی ما را باز مینماید اما یکدسته مخالف و دشمن نیز داریم و آنها کسانی هستند که تهور کلودیوس ایشان را بوسیلهٔ چپاول و آتش سوزی و همه نوع آفتها که مملت وارد آورده اند متنعم ساخته است و همین کسان بودند که دیروز پس از شنیدن گفتاری فتنه انگیز جسورانه فریاد بر آورده شما فرمان میدادند که چه حکم باید صادر نمائید و این هیاهو که هنوز هم شاید از تهدید دست بر نداشته است برای شما عبرتی بسزا است و بیاد میآورد که آزاد مردی که پیشگاه دآوری شما آمده است همواره هنگام مخاطراتی که شما روی میآورد در برابر فریاد های سفاهت آمیز مثنی دیوانگان ایستادگی میکرد و شما را آگاه میسازد که چنین مردی را باید نگاهداری کنید . پس ای دادوران خود را استوار سازید و هیچگونه بیم و باک بخویش راه مدهید چه امروز روزی است که شما پناهگاه فضل و بزرگواری و خدمتگزاری واقع شده اید و هیچ زمان چنین خجسته هنگامی برای بزرگان قوم پیش نیامده است که بصدور يك حکم عادلانهٔ تاریخی حجتی رسمانه برار جمیع شناختن نیکوکاران تمام کنند و مهر برسانند آری امروز روزی است که آشکار خواهد شد که ما یعنی دوستان و پیروان پا بر جای احکام شما محکوم برنج و محبت ابدی هستیم . یا پس از کشیدن مشمت های بسیار از

دست جماعت اشرار سرانجام ازداد گری و توانائی و خردمندی شما بنعمت آسایش خواهیم رسید. زیرا ای داوران چه محنت و مشقتی است بالاتر از اینکه شخص بامید پادشاهی بلند بخشد متگزارى ملت پردازد و کارش باینجا رسد که بیم شکمجه و عذاب داشته باشد؟ هر چند من اقرار میکنم که چون همیشه میلون را برای دستیاری نیکان با بدان درستیزه میدیدم همواره نگران بودم که در اجمن های ملی که مانند دریامناطلم است عاقبت موحهای طوفان عوعای عامه بر سر او برپرد اما هیچگاه باور نداشتم که دشمنان از این اندازه جسارت داشته باشند که هنگام داوری در فرخنده دادگاهی که ازمانتند شما خردمدان یا کدامن تشکیل شده بیاید و به آنها قصد جان او کند بلکه نام او را نیز نکین سازند .

اما بس از اینکه ثابت کنم که در این واقعه عرض از جانب کلودیوس بود و میلون برای دفاع دست در آورده بود سخن از خدمتگزاری و فضایل میلون به میان نخواهم آورد و سوابق او را عذرخواه ای عمل فرار نخواهم داد و نخواهم گفتم که مرکه کلودیوس بعمی بوده که از دلاوری میلون و اقبال این ملت برای ما دست داده است پس از آنکه دسیسه و حیانتکاری کلودیوس را مانند آفتاب برای شما روشن ساختم آنگاه دست بدان ناز کدلی شما زده خواهم گفتم که اکنون که همه زیادهای میلون وارد آمده اجازه دهید که لافلحنی دفاع از جان برای او ساخته و صدیق شود که در مقابل حربه مردم کسان حوریر بر او روا بود که مقاومت و مبارزه نماید

بیس از آنکه حاصل مطلب برسیم باید بعضی شبهات را که دشمنان ما القا و گوشها را از آن پرمیکند مرتفع سازم و چون آن شبهات مرتفع شد مطلب ساده و روشن میشود از جمله یکی این است که میگویند کسی

که خود مردم کشی اقرار کرده باید کشته شود. این سخن مغلطه عجیبی است و عجیب تر آنکه این مغلطه را در شهر روم می کنند که اینهمه قضایا در آنجا برخلاف این مدعا واقع شده است. (در اینجا شواهد چند از تاریخ روم ذکر میکند آنگاه میگوید) پس این بند قانون چه معنی دارد که « شب دزد را خواه مسلح باشد خواه بی سلاح و روز دزد مسلح را کشتن رواست » و چون مواردی هست که قانون بصراحت استعمال حربه را روا داشته است چگونه مردم کشی را مطلقاً میتوان ناسزا دانست ؟ آری مواردی هست که انسان حق کشتن هم نوع خود را دارد بلکه آن مکلف است و آن موردی است که برای دفع متعدی مجبور متعدی میشود و اگر کسی بگوید کشتن درد و قاتل روا نیست میگوییم پس چرا بررگان هنگام حرکت مردمان مسلح همراه دارند ؟ ای دادوران قانونی است مقدس که نوشته نیست اما از هر قانون گزار و هر قانونی قدیمتر است. قانونی است فطری که هر ذیحسی بطبع در مییابد و حاجت به آموختن ندارد و آن اینست که شخص چون بدسیسه یا زور گرفتار تبع کین یا آزمیشود و بخطر میافتد بهر وسیله حق دارد خود را از مهلکه برهاند چه در معرکه کارزار قانون ساکت است و هنگامی که شخص اگر درنگ کند سیداد کشه میشود و بدادرسی دسترس ندارد قانون او را از استعمال حربه منع نمیکند بلکه تصریح دارد بر اینکه دفاع جایز است و میگوید خون کسی کشه شود مسب را باید جیب و اگر دانسته شد که استعمال حربه برای حفظ جان بوده است نمیتوان نیت آدم کشی بهر تکب سبب داد پس ای دادوران این اصل را از نظر دور نداشته باشید که اگر کسی بخواهد مرا هلاک کند من حق دارم جان او را ستانم و خون این نکته را منظور بدارید معصود ما حاصل

و کار ما بکام است .

شبهه دیگر که بدخواهان ما القا میکنند این است که مجلس سنا تشخیص داده است که کشته شدن کلودیوس هایه اختلال آسایش کشور است. اما این دروغ است و در مجلس سنا چندین بار این واقعه مباحثه شد و همه اعضا با میلون موافق بودند و حتی در موافقی که جمعیت بسیار بود چهار پنج رأی بیشتر دیده نشد که مشعر بر عدم موافقت باشد. بهترین دلیل این مدعا آنست که سخنور آتش گرفته^۱ همواره فریاد می کرد که قدرت سیسرون مانع پیشرف حق است و هر چه او میخواهد سنا رأی میدهد و حال آنکه من قدرتی ندارم جز اینکه خدمات من بطلب شاید در مشورتها اعباری بسخن من داده و دلسوزی های من بیکانرا بمن مهربان ساخته باشد و اگر قدرتی که بمن نسبت داده میشود همین است امیدوارم همیشه این قدر پشیمان اختیار و مایه نرس اسرار باشد و اما هیئت کتونی هر چند نمیگویم خلاف عدالت است ولیکن میگویم بحکم سنا منعقد نشده است و مجلس سنا از مرك كلود يوس آن اندازه متأسف و منالم و هراسان نشده بود که با بودن فوائین و دادگاه های عادی که برای رسیدگی مردم کشی و بعدیات دیگر آماده است طریقه فوق العاده اختیار نماید. کلودیوس خون زنده بود و بشیخ ترین و جوی زبای محصنه مرتکب شده بود. مجلس سنا درباره او حکم خاص نمرمود در اینصورت آیا سنگت نخواهد بود که برای انتقام خون او دادگاه مخصوص تشکیل دهد؟ اگر مجلس سنا برای آتش زدن کالج و مهاجمه بخانه لیدوس^۲ مناسبست کشته

۱ - در مقدمه این خطابه معنی این کلمه را توضیح کرده ام

۲ - Lépidus

شدن کلودیوس آسایش عمومی را مختل دانسته باشد از آنست که در يك دولت قانونی هر قسم دست اندازی که نسبت بمردم بشود مختل آسایش عامه محسوب است اگر چه برای مقاومت در برابر حملات باشد که قانوناً جایز بلکه گاهی مفید و واجب است چنانکه پیش از ایسا نظایر این انفلاتات واقع شده که کشور را از مخاطره بجات داده است (در اینجا بعضی از آنوقایع را یادآوری مینماید) از اینرو من خود این اصل را مسلم دانستم که چون قتل بی شبهه واقع شده باید دید تعرض از کدام طرف و مختل آسایش عامه که بوده است و حون یقین است که تعرض واقع شده بلکه دستان و کمر گاه نیز ساخته بودند همین قدر عمل را ناشایسته خوانده درخواست کردم که محکمه معصر را تشخیص دهد و اگر مدعی عوعاگر گذاشته بود که مجلس سا باراده خود عمل کند امروز ما پیشگاه هیئت مخصوص نمیا آمدیم چه رأی سا این بود که واقعه بیدرتك بداد گاه عادی ارجاع شود. و نیز میگویند پمه چون هیئت فوق العاده برای این امر تشکیل داده است حکم قصیه را معلوم نموده است. من میگویم آری پمه تصدیق کرده است که در جاده اپیوس قتل واقع شده و کلودیوس کشته شده است اما پمه حکم کرده است که رسیدگی شود اکمون بیسیم چه چیز باید رسیدگی شود و فوع واقعه که مسلم بود مرتکب هم که افرار داشت پس معلوم میشود نظر پمه باین بوده که باید دانست معصر کیست زیرا اگر او اقرار را مستلزم مصیر می بداند رسیدگی مورد نمیدانست اخسار کیفیر دادن یا بخشیدن با او بود و امروز کار به پیشگاه سما نمیا آمد پس بعفیده من تصمیم پمه از روی سوء نظر بمیلون سوده بلکه آنرا دلیل میگرم

براینکه شما باید علت قتل را معلوم کنید تا بدانید که قاتل مقصر هست یا نیست. از این گذشته پمپه خود حاضر است و معلوم خواهد کرد که نیتش چه بوده است. (در اینجا کشته شدن دوتن از بزرگان رجال روم در روزوس^۱ و سیپون^۲ را یاد آوری میکنند که با وجود کمال اهمیت آنها موجب شد که محکمه فوق العاده برای رسیدگی تشکیل دهد. آنگاه میگوید) جهت حه بود^۳ این بود که قتل مرد بزرگ و شخص گمنام از جهت مردم کشی و جنایب بودن تفاوتی ندارد و یکسان مشمول قانون است و کیفر آنها یکی است مگر آنکه مدعی شوند که چون پدری کشته شود نامی یا گمنامی بودنش در شدت وضعف جنایت مداخلت دارد یا این ادعا را تصدیق کنیم که قتل کلودیوس چون در جاده ای روی داد که یکی از بیاگان او ساخته است و جمیع تر از قتالی است که جای دیگر واقع شود^۳ یعنی سازنده جاده آنرا برای آسایش مردم ساخته بلکه برای آن ساخته است که اگر از فرزندان او کسی راهزن شود با سودگی بتواند جنایت خود را انجام دهد جنانکه وی کلودیوس در همین جاده قاتل یا پیروس^۴ سد چنین گفتگوها برخواست اکنون که او در همان جاده کشته شده حه عوعائی بر پا میکنند برای ایسکه خون يك راهزن و پدر کش^۵ آجا ریخته شده

۱ - Deusus - ۲ - Scipion - ۳ - از حصایس رومیان این بود که در کشور پهناور خود راه سازی بسیار میکردند و از شهر روم به شهر های دیگر راه های چند ساخته بودند که هر کدام باسم سازنده اش نامیده میشد راهی که بیسرون در اینجا از آن نام میرد به مباشرت اییوس ساخته شده بود و او اربیاگان کلودیوس بوده است - ۴ - Papius - ۵ - کلود یوس را پدر کش میخواند ملاحظه ایسکه وقتی قصد کشتن پمپه را کرده بود و چون پمپه رئیس ملت بوده قصد کشتن او در حکم پدر کشی بوده است

است. مگر نه چندی پیش یکی از بندگان کلودیوس را در معبد خنجر بدست گرفتند و اقرار نمود که مأمور کشتن پمپه بوده است و از آن روز پمپه میان مردم نیامد و محافظت خود را بجای اینکه از قانون و دادگاه بخواهد در دیوار خانه خود واگذار نمود؟ در آن موقع چرا کسی مطالبه اقدام مخصوص و محکمه فوق العاده نمود؟ و حال آنکه قصد قتل کسی کرده بودید که سلامت تمام دولت بسه بوجود او بود در موقعی که اگر او از میان میرفت روم ویرانه و دیبا منقلب میگرددید و اگر بگوئید جهت این بود که جنایت با انجام نرسیده بود خواهیم گفت مگر قانون کیفر دادن بیاب سوء را لازم میدانند؟ مگر همین کلودیوس بارها قصد جان مرا کرده بود و اگر بخت من و اقبال دولت روم مرا نگاه داری نمیکرد و کشته شده بودم آیا کسی احکام فوق العاده صادر می نمود؟ اما حضرات خواهند گفت بود و ابانه ای در روزوس و سیپون و پمپه و سیرون کیستند که با کلودیوس میسبجی؟ کشتن یا قصد جان آنها چه اهمیت دارد؟ کلودیوس که مرده سراسر روم کشته شده است همه باید بگیرند همه باید بنالند پایتخت منقلب شود سپرها ریزد و رو گردد و همه بیابانها تا قیامت سوگوار باشند.

اما ای داوران حقیقت این است که حرم و برادرگوار پمپه او را بر آن داشت که اقدامات فوق العاده نکند بسبب اینکه کلودیوس دشمن او بود و میلیون دوسب است و اگر پمپه هم در شادی مردم بر مرگ کلودیوس شرکت میکرد عرض شخصی حمل میشد و انگهی او سختی کرد با اعتماد اینکه شما داد خواهید نمود و بهمین جهت هیئت حاکمه را از بزرگان و دانشمندان درجه اول تشکیل داد و ساسد این سخن را باور کنید که دوسبان مرا از این هیئت خارج نموده است حسان فائد بعرصی حسین

اندیشه‌ای بخودراه نمیدهد. بعلاوه همینکه مردمان عقیف انتخاب کرد دست خود را از غرض رانی نست بمن کوتاه نمود زیرا کسانی که بامن مهربانند محصر نیستند بدوستانی که با ایشان آمیزش دارم و ناچار معدودند چون يك تن نمیتواند با گروهی فراوان از مردم همنشین باشد ولیکن میان من و همه نیکان این کشور بواسطه اشتراك مساعی در خیر عامه مناسباتی هست و چون پمپه بهترین مردم این شهر را برای داوری برگزیده و این امر را تکلیف شرافتی خود دانسته است البته کسانی که انتخاب نموده همه بمن مهربانند اما ای دو میتیوس^۱ ترا که مالاختصاص بر سر این داوری قرار داده مسلم است که نظر بدادگری و انصاف و بیطرفی بوداشته و دانسته است که قائد قوم باید نتواند در برابر سبکسری عامه و جسارت فتنه جویان ایستادگی نماید پس دو میتیوس را برگزیده است که میدانند او از آغاز جوانی تاکنون هیچگاه از عوای عامه ناك نداشته و از راه منحرف نشده است اکنون وقت آنست که باصل مطالب پردازیم. پس گوئیم چون اقرار مرتکب امری است عادی و تصمیمات مجلس سنا در این مورد چنان بوده است که سبب نما دلالت بر ناسازگاری داشته باشد و مؤسس این دادگاه هم با آنکه وقوع واقعه را محقق میدادست راه را برای تحقیق و بازرسی باز نمود و داورانی که انتخاب کرده و کسی که بر سر ایشان گماشته در امامت و درسی مسلم میباشند و یقین است که رسیدگی باید خردمندانه و بیطرفانه عمل آید، تکلیفی که باقی میماند این است که مشخص گردد که از میلون و کلود بوس کدام يك مهاجم و کدام مدافع بوده اند و برای اینکه این مطلب روشن شود عمل و افعاله کفایت میکند و بنابراین خواهش

هن آنست که بسر گذشتی که حکایت میکنم توجه فرمائید .
 کلودیوس با کمال بیصبری مشتاق بود که ریاست دادرسی منتخب
 شود برای اینکه با نویسه بتواند بخیانتکاری خود پردازد ولیکن انجمن
 این سال در کار تأخیر کرد چنانکه اگر منتخب میشد چند ماهی پیش بر
 سراینکار نمی ماند و چون او مانند دیگران این مقام را نه برای شرافت بلکه
 از پی هوای نفس طالب بود میخواست يك سال تمام در آن مقام کامرانی کند.
 گذشته از اینکه پاولوس^۱ که با او همقدم میشد مردی درستکار است
 و مزاحم حال او میبود بنا بر این ناگهان از داوطلبی خود دست برداشت
 و آنرا برای سال بعد گذاشت و این از روی بیعرضی نبود و خود آشکار
 میگفت میخواهم دوازده ماه ریاست کنم یعنی میخواست یکسال تمام
 بغارتگری مشغول باشد. اما در این بوقت نیز مشکلی در پیش داشت و آن
 هم قطاری با میلون بود. بنا بر این با رقیبان او همدست شد بلکه آسین
 بالا زد که همه اسباب چینی هارا خود اداره کند. قبایل را بروم میخواهند
 بزمه کار مداخله میکرد هر عنصر شری را میآورد. اما هر چه او آب را بیشتر
 گل آلود میسود برفون میلون میافزود تا جائیکه آن ناچوان مردداست
 که دلاوری که دشمن اوست البته منتخب خواهد شد کار از گفتگو گذشت
 و هلپله ملت را پی در پی در باره میلون مشاهده کرد. سا بر این جادر را
 یکشاخ نمود و آشکارا پیمان کرد که حریف را از میان بردارد پس مثنی
 نندگان وحشی بیابانی را که بخرابی بیشه های دولی و یغما کردن
 ابروری^۲ گماشته بود بروم آورد و شما آن خونخوارانرا دیدید و علت
 مهاجمه آنانرا دانستید چه کلودیوس نیت خود را پنهان نمیکرد و بی ملاحظه

۱ - Paulus - ۲ - Etrurie قسمتی از حاک ایطالیا بوده است

در میان مجلس سنا و مجلس هلی میگفت اگر قبول عامه را از میلون نمیتوانیم برداریم حائش را میتوانیم بگیریم و نیز وقتی که فاوینوس^۱ از روی ساده دلی از او پرسید با وجود میلون هوس های خود را چگونه خواهی راند جواب داد تا سه چهار روز دیگر میلون بپاه خواهد شد و کانون که اینجا حاضر است خود این سخن را از فاوینوس شنیده است . مقارن اینحال میلون برای انجام یکی از وظایف خود مکلف شد به لانوووم^۱ که مقر فرمانروائی او بود برود و این مسافرت را قانون ایجاب میکرد و ضرورت داشت و امری پنهانی نبود و کلودیوس این فقره را میدانست

میلون بیسم رانویه میبایست راه بیفتد . کلودیوس روز نوزدهم ناگهان براه ایوس رفته بکمین او نشست و باید حرکت ناگهانی او را توجه کرد . نا ایسه که همانروز در روم مجلسی تشکیل میشد که برای عملیات کلود یوس سوادمند بود و یقیناً اگر او میخواست از پیس تهیه خیاستکاری خود را ببیند و محل و اسباب کار خود را تهیه کند آنروز از روم غیبت نمیکرد و نیز تفاوت احوال میلون را با کلودیوس باید مورد توجه قرارداد میلون همانروز در مجلس سنا حاضر شده غیبت روا نداشت آنگاه بخانه آمده جامه و کفش خود را ببرداد مدعی هم صر کرد تا توجه اش آماده شود هنگامی براه افتاد که اگر کلود یوس بروم برگشنی بود برگشته بود خون بسر راه رسید کلودیوس سواره بی برك و ساز باور خورد در حالی که به زوجه اش همراه او بود به امردانی که همیشه در سفر همراه میرد و این خود امری فوق العاده است ولیکن میلون که اکنون با این آب و تاب او را مباحم و قابل میخواهد سوار ارابه مبره حامله

۱ - Favonius - ۲ - Lanuvium

بزرگ فراع بر خود پوشیده همراه زوجه اش و گروهی از خدمتگزاران مرد وزن که بهیچوجه مناسبتی با جنگ و کارزار ندارند خلاصه ملاقاتشان در محلی که از املاک کلودیوس است وقت عصر واقع شد باینکه ناگهان از محل مرتفعی جمعی راهزنان مسلح بارابه میلون حمله ور شدند و ارابه ران را کشتند میلون از ارابه بزیرجست و جاعه فراع را از خود دور کرده دلیرانه بدفاع پرداخت دسته دیگر از مردان شمشیر بدست پیش آمدند و کلودیوس شخصاً آنها را سر کردگی میکرد . بعضی پیرامون ارابه را گرفتند و برخی میلون را کشته انگاشته بجان خدمتگزاران که در دنبال میآمدند افتادند و بسیاری از ایشانرا هلاک ساختند و بقیه که دیدند بارابه راه نمی یابند و کلودیوس را شنیدند که فریاد میکرد میلون کشته شد کاری را کردند که هر کس دیگر بود از سدگان خود همین انتظار میداشت ولیکن در اینکار نه حکمی ارمیلون داشتند و نه او را آگاه ساختند و این بدرستی همان است که واقع شده است در این گیرودار مهاجم کشته شد نیرو بر نیرو علیه کرد بلکه باند گمت دلاوری بر حسارت حیره گشت. کلودیوس جان داد و جان دولت و سماندگان خدا آسوده شد بخت میلون بلند بود اما سما و دولت روم هم اقبال داسید که اروحان خود را خواست حفظ کند جان شمارا خرید اگر این عمل بیداد بوده بمرمائید تا من ساکت شوم اما گماهم این است که هر کس باشد اگر خردمند باشد غفل حکم میکند و اگر نادان باشد ضرورت ایجاب میماید و اگر جماعت باشد قانون مال روا میدارد و اگر حیوان هم باشد طبیعت فرمان میدهد که تا نمیتوانی آسیبی را که تو روی نموده برای آسایش و زندگی و سلامت از خود بگردان و میلون را محکوم به میوان ساخت مگر اینکه مهرر شود و از

این پس همه کس بداند که چون گرفتار مهاجمه راهزنان شوی یا بشمشیر آنان جان میدهی یا بحکم دادوران کشته میشوی و در هر حال از مردن چاره‌ای نیست و اگر چنین باشد صرفهٔ میلون در این بود که به تیغ کین کلودیوس که بارها بروی او کشیده شده سر نهد تا بجرم دفاع در مقابل مردم کشان بشمشیر دادوران هلاک نشود ولیکن یفین است که شما چنین عقیده‌ای ندارید و بنا بر این سخن در این بیست که قتل واقع شده یا نشده بلکه مطالب این است که گناه بوده یا نبوده است و این رسیدگی نظایر بسیار داشته است. در اینکه از پیش دامی گسترده شده شکمی نیست و مجلس سنا همین حکم را کرده است ولی باید دید دام را که گسترده است مجلس سنا مهاجمه را ناروا دانسته اما مهاجم را تشخیص نداده و پمپه از شما خواسته است که معلوم کنید میلون حق داشت این کار بکند یا نه داشت بعبارت دیگر مجرم را تشخیص کنید تا اگر میلون دام را گسترده است کیفر ببیند و اگر کلودیوس کرده است میلون را ترئه بفرمائید.

آمدیم بر سر آنکه از کجا میدادیم کلودیوس مهاجم بوده است بگمان من دربارهٔ چنین نفس خبیث و جانور درنده اگر بنمائیم که او از مرك میلون امیدواری بسیار داشته و آنرا آرزو مید و ثمرات بزرگ از آن مرقب بوده مقصود حاصل است و بقول آنکس عمل می کنیم که گفت ببینید از این پسر آمد که صرفه میخوانست سرد. مرد نیک بهیچ طمعی سر ارب نمیکند اما شخص فاسد بکمترین نفعی از بد کردن خود داری ندارد. ملاحظه فرمائید که کلودیوس از مردن میلون چه بهره‌ها در نظر داشت چون داوطلب ریاست دادرسی بود وجود میلون را بر سر حکومت مزاحم جنایتکاری خود میدید پس چون او از میان میرفت این خارا ز سر

راه او بر داشته میشد و بعلاوه اسباب چینی میکرد که کسانی بر سر حکومت بیایند که نسبت بهوس رانیهای او چشم پوشی کنند بلکه شریک شوند و چگونه میتوانند از غارت گری های او جلو بگیرند در صورتی که او آنها را بریاست رسانیده بود؟ از این گذشته چگونه میتوانند از عهده چنین نابکاری که انسان بشرارت خو کرده و جری شده بر آیند؟ ای دادوران مگر نمیدانید چه خبر است؟ مگر از اوضاع روم آگاه نیستید و غوغایی که در این محوطه برپاست بمیشنوید و مسبوق نیستید که این آتش پاره چه احکام میخواهد صادر کند و چه بلاها بر ما بیاورد؟ یا ای سکستوس^۱ ترا بخدا! آن مجموعه احکام را که با هم تهیه کرده بودید و میگویند تو در میان معرکه از خانه کلودیوس شاه در رودی بیاور نشان بده که اگر روزگار با شما مساعدت میکرد و رئیس موافق داخواه خود بر سر کار میآوردید چه تهیه ها برای ما دیده بودید و چه دستور های گرانشها باو میدادید بینید سکستوس چه نگاه خشمناکی بمن می اندازد مانند همان نگاه ها که پیش از این مرا تهدید میکرد و خداوند مرا از آن محفوظ ندارد بصورت مکن ای سکستوس که من از بودلتنگم. کلودیوس دشمن خوبخواری بود اما تو پیش از آنکه من مینواستم چشم داشته باشم انتقام مرا از او گرفتی بونعش خون آلود کلودیوس را از خانه بدر آوردی و میدان کشیدی و برای آشوب کردن نگذاشتی تکالیفی که باید سست نمیب ادا کنند و احترامائی که شایسته است بجا بیاورند و جسد او را بیم سوخته طعمه سگان کوچه ساختی من نموانم اینکار ترا تحسین کنم چون سنیع و پیدیمی بود اما کیفری بود که بدست تو بدشمن

۱ - Sextus از هندستان کلودیوس بوده است

من داده شد و از اینرو نمیتوانم از تودلتنگ باشم .

باری ای داد دران ریاست کلودیوس مایه بیم و هراس بود و شما میدانستید که اگر باطل السحری برای آن نداشته باشید و تریاقی برای آن زهر نیاورید یعنی مرد توانای باعمر می در مقابل او تتراشید کار خرابست. آن تریاق وجود میلون بود و ملت روم همه باین عقیده بودند و برای محافظت شخص خود و مصون داشتن دولت از خطر همه برای انتخاب او رأی میدادند اما برای میلون وجود کلودیوس اسباب سرافرازی بود که همواره از خبانت های او جلو بگیرد و خود را آبرومند سازد هر که کلودیوس روم را از خطر میرهائید اماموقع را برای هنر نمائی و خدمتگزاری بملت از دست میلون میگرفت پس کلودیوس اگر مشتاق نابود ساختن میلون بود میلون نمیتوانست آرزومند نیسی کلودیوس باشد و اگر بگوئید خشم و کین در میان بود و از راه دشمنی بایکار مبادرت نمود خواهم گفت این احوال در کلودیوس بیشتر فوت داشت بلکه ادعا میکنم که میلون این احوال را نداشت او اگر از کلودیوس بیزار بود همان بیزاری بود که ما همه از راه همین دوستی داریم از این گذشته وجود کلودیوس برای میلون مایه شرافت و محبوبیت بود اما کلودیوس بر میلون خشم داشت چون او را اوسبب برگشتن من بروم سده بود. ثانیاً او را بالای جان خود و مابع بیات شرارت آمیز خویش میدیدید ثالثاً میلون او را بداد گاه خوانده بود و بحث تعقیب او بود پس بیندیشید که مثل کلودیوس کسی با چنین وهنی که دیده بود آیا میتواند آرام بشنید و چه اندازه میبایست کینه ورزی داشته باشد و آیا از چنین شقاوت پیسه ای غیر از این حالی میتوان انتظار داشت ؟ اکنون باید عادات و صفات کلودیوس و طبیعت و حالت میلون را سنجید

(در اینجا سخنور و قایعی نقل میکند و شواهد و دلایلی میآورد بر اینکه طبع کلودیوس بر شرارت و خسالت بود و فطرت میلون بر خود داری و سلامت و بعلاوه آن هنگام که موقع منتخب شدن او ریاست بود مناسبت نداشت که میلون دست خود را بخون آلوده و لکه دار سازد آنگاه میگوید) و نیز توجه فرمائید که کلودیوس موقع راجه درست بدست آورده بود . میدانست که در روز معین میلون میباید وظیفه مخصوصی را ادا کند و برای این مقصود باید به لانویوم برود پس بر او پرسی گرفت در حالی که در همانروز اجمنی از فتنه جویان که خود او فراهم آورده بود مشغول فساد بودند و یقیناً کلودیوس اگر قصد ارتکاب آنجنایت را نداشت از آن اجمن غایب نمیشد و آن غوغا را برای پیشرفت مقاصد خود مغتم میشمرد ولیکن میلون بمسافر مجبور بود چون قانون او را نادای و طیفه مکلف ساخته بود و کلودیوس این مطلب را میدانست و هزار قسم وسیله برای آگاهی از آن داشت ولیکن میلون از حرکت کلودیوس بخر بود چون مقدمه و سابقه نداشت و از کجا میتوانست از این امر آگاه شود ؟ و شهود چند بر این گواهی داده اند که کلودیوس در آنروز بنا بود در آلب^۱ در مقرر تابستانی خود باشد و جوی خمر - مرک کورس^۲ معمار را باو دادند بروم آمد . اکنون میگوید اگر بنا بود کلودیوس در آلب باشد و نه روم آمدنش بواسطه مرک کورس بوده است پس قصد مهاجمه بمیلون را نداشت است . من میگوییم همین پست و مرک کورس بهانه بوده است چون کلودیوس روز پیش بر بالین کورس بود و دید که او در حال احتضار است و وصیه بودم و وصیت نامه کورس را با هم دیدیم و مهر کردیم در اینصورت

چه جهت داشت که بفاصله چند ساعت که کورس در گذشت کلودیوس ناگهان در تاریکی شب بیاید و چرا از مسافرت شبانه پرهیز ننمود و تا صبح صبر نکرد که روز حرکت کند؟ میلون اگر قصد قتل کلودیوس را داشت همان شب را مغتنم می‌شمرد و در تاریکی در جایی که همه کس میدانند که دزد گاه است پنهانی میرفت و مقصد خود را انجام میداد و مطالب لوٹ میشد و خون گردنگیر او نمی‌گردید و همه کس تصدیق میکرد کلودیوس گرفتار دزدان گردیده است و یا می‌گفتند آن همه بیچارگان که گرفتار تعدیات کلودیوس بوده و او اموال ایشانرا برده بود یا سیاری دیگر که در معرض همین بدبختی بودند از او انتقام کشیده اند. از این گذشته آن روز کلودیوس که اریسیا^۱ می‌آمد بخانه خود در آلب توقف کرد. اگر میلون از حرکت او آگاه بود بر فرض که میدانست او بروم می‌آمد یقین میدانست که در آلب توفقی خواهد کرد پس چرا آنجا بر او مهاجمه نکرد و شبانه کار خود را ساخت.

پس ای دادوان بگمان من همه اوضاع و احوال گواه بی گناهی میلون است. نفع میلون در زنده بودن کلودیوس بوده. آرزوهای کلودیوس جز بمرک میلون بر آورده نمیشد. کلودیوس عیظ و غضب سخت نسبت به میلون داشت. میلون جهشی نداشت که نسبت باو غضبناک باشد. خلق و خوی کلودیوس همواره بر شرارت و تعرض بود. میلون جز دفاع ری نمی‌کرد. کلودیوس موقع مرگ میلون را معین درده و آشکار گفته بود. از میلون هرگز چنین چیزی شنیده نشده بود. موقع حرکت میلون بر کلودیوس معلوم بود ولی میلون از موقع حرکت کلودیوس خیر نداشت. مسافرت میلون ضروری